



از ارگون تا ارگون

اندوه جانکاه ای که کام مان را

تلخ نموده است

هنوز از ماتم ارگوی باریک آب بدخشان

فاریاب و سرپل و جوزجان

التیام نیافته است

که غم کلان دگری بخاطر فاجعه ای

ارگون پکتیکا

به دل پُر درد مان آتش زد

آخر از کجای حادثه نشان گیریم

که هر دل آرزومندی در دیار مان در آتش بیداد

کباب شد

مگر درین هنگامه ای درد و داغ

فقر و فاجعه

معامله گران بی شرم تیر و تریاک و تفنگ

در تنور تباهی ملت

نان شانرا برای رسیدن به کرسی قدرت

می پزند

مردم در دریای از خون غرق

ولی وطنفروشان و روسپیان سیاسی را
« جان کری » به بستر سازش می برد
رزالتی بیشتر ازین در تصور
نمی گنجد

ارگو ، ارگون !
انگشت رنگ شده ای تان درکارزار فریب
انتخاباتی

خنجر بر سینه ای فرومایگان
و بیدردان باد

(ناتور)